

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در فرمایش محقق ایروانی بود که ایشان فرمودند در موارد شبهات حکمیه در
حقیقت چون علم به حکم وجود ندارد و علم هم از مقومات حکم هست بنابراین در آن
موارد اصلاً حکمی وجود ندارد و وقتی حکمی وجود نداشت قهراً برائت است و ما
مسئولیتی نداریم.

خب بیان ایشان را دیروز تفصیلاً عرض کردیم، اهم مطالب ایشان بیان شد. اما با این
فرمایش نمی‌توانیم موافقت کنیم لعدة وجوه.

وجه اول این هست که ایشان اقامه دلیل بر مدعای خودشان نکردند، فقط مجرد یک دعوا
و ادعایی بود که ایشان فرمودند که حکم عبارت است از اراده‌ای که تعلق گرفته است به
فعل اختیاری دیگری که آن اراده را مولی از طریق بعث اعلام کرده است به عبد خودش.
حالا آن بعث اعم از بعث‌های ابتدایی که روی مطلوب‌های ابتدایی مولی می‌رود مثل این
که صلّ، لاتغتب، این‌ها را، یا این که نه آن‌ها را فرموده بعد دیده آن‌ها نمی‌رسند یک اوامر
احتیاط و امثال ذلک جعل کرده گفته احتط، احفظ که با این اوامر ثانوی و بیانات ثانوی
آن‌ها را دلالت کرده که من آن‌ها را دارم ولی این دومی را هم باید عبد علم به آن پیدا کند
که گفته احتط یا احفظ. علی‌ای حال فرموده این حکم این است، غیر این حکم نیست. ما
الدلیل علی ذلک که حکم این است، لعل این جا کسی بگوید اگر مولی اراده کرده و آن
بعث خودش را از طریق اعلام و قرار دادن در مواردی که علی‌المتعارف به دست عباد
می‌رسد قرار داده، و حالا به خاطر جهاتی به دست عبد نرسیده، این چرا حکم نیست،
چون وجوب اطاعت ندارد، یک وقت شما می‌خواهید بحث لفظی بکنید، لغوی بکنید، بگویید
در لغت نمی‌گویند، این که نیست این جا. اگر بحث واقعی بخواهید بکنید که وجوب اطاعت
مولی کجاست، کجاست که عقل ما حکم می‌کند به این که باید فرمانبرداری بکنی که دائر
مدار لفظ دیگه نیست، آیا اگر این کار را این مولی کرد، بنا ندارد که تک تک بیاید در گوش
هر کسی، در خانه هر کسی بگوید که، آن جعل حکم می‌کند و این حکم را به طرق عادیه
در معرض وصول می‌گذارد حالا یک وقتی واصل نمی‌شود به خاطر اخفاء ظالمین یا به
خاطر حوادث.... حوادث که ما اسمش را می‌گذاریم طبیعی اگرچه غلط است، از بین
رفته، بالاخره یک چیزهایی شده از بین رفته. آیا این جاها وجوب اطاعت نیست؟ و یا واقعاً
این حکم نیست، بعداً خواهیم گفت که خود ایشان در بحث فحص فرموده است که:

«و مجری أصالة البراءة و التخییر العقلیین هو الجهل بالتکلیف مع عدم إیداع المولی له
فی الطرق المعتادة بین الموالی و العیید، أو فی طرقٍ هو اعتادها...»

خودش یک مسلک جدیدی دارد این باید در آن مسلک جدید خودش نگذاشته، مثلاً یک

مولایی گفته من حرف‌هایم را چه کار می‌کنم؟ در توی تابلوی این مؤسسه می‌گذارم، این اعتدال به این، حالا گذاشته، حالا هی باد آمده برده یا کسی چه کار کرده، یا نه، طرق عادیه‌ای که بین موالی و عیب هست، موالی و عیب چه کار می‌کنند یا می‌آیند یک جا اعلام می‌کنند یا به کسی می‌گویند به آن‌ها بگو و امثال ذلک. می‌گوید باید چهل داشته باشد و آن هم ایداع در این‌ها نکرده باشد. پس بنابراین خود ایشان این را تصویر دارند می‌کنند، به چه دلیل می‌گویی حکم نیست، این ملاحظه اول که در کلام باشد.

ملاحظه دوم این است که از کلام ایشان همان طور که دیروز می‌گفتم و عرض شد، ایشان حکم را از سنخ اراده می‌داند، همان اراده‌ای که تعلق می‌گیرد به فعل نفس، از همان سنخ است فلذا فرمود تکلیف عبارت است از اراده متعلقه به فعل غیر، بعد فرمود واژه اراده جنس است، همه اراده‌ها را شامل می‌شود، به این که گفتیم به فعل غیر خارج می‌شود اراده به فعل نفس. پس بنابراین ایشان اراده به فعل غیر را که حکم می‌داند با آن خصوصیات از سنخ همان اراده‌ای می‌داند که به فعل نفس تعلق می‌گیرد که من اراده می‌کنم راه بروم، حرف بزنم، چه بکنم، چه نکنم.

خب اشکال این جا این است که اگر حکم عبارت است از این چنین اراده‌ای باید.... دیگه ممتنع است تحقق معصیت از عبد. چون اراده همان طور که در بحث خودش در معقول گفته شده جزو اخیر علت تامه است، اراده این است تا به سر حد اراده که دیگه می‌رسد آن جایی است که دیگه یقع الفعل بعده. تصور می‌کند، بعد این تصورش آن مطلب را، بعد تصدیق می‌کند که فائده دارد، این اشتیاق اضافه می‌شود، بالا می‌رود بالا می‌رود تا به سرحد اراده می‌رسد که تحریک عضلات می‌کند کار را انجام می‌دهد. به آن قسمت اخیر می‌گوییم اراده. اگر مولی اراده کرده است که این عبد این کار را مع الاختیار البته انجام بدهد، اگر مولی اراده کرده که این کار را مع الاختیار انجام بدهد خواهد شد چون او علت تامه است، منافاتی ندارد اراده حتمیه مولی با این که فعل از عبد صادر بشود مع الاختیار چون او اراده کرده است این کار مع الاختیار انجام بشود.

س: شاید اراده تشریعی را می‌گویند....

ج: نه دیگه، گفتیم چون از سنخ همان قرار داده. اراده تشریعی که ما می‌گوییم یعنی همین امر و نهی کردن، ولی ایشان چه فرمود؟ فرمود اراده همان اراده است منتها آن اراده به فعل نفس است، این اراده به فعل غیر است. و اگر این مقصودش بود که نباید بفرماید این اراده جنس است به آن خارج شد، این اصلاً داخل نبود. اگر اراده تشریعی بود. پس همان اراده تکوینی است دارد به این شکل می‌فرماید. بنابراین...

س: ...

ج: اذا اراد شیئاً أن يقول له کن فیکون. چه چیزی اراده یعنی علم؟ اراده می‌کند که این کار انجام بشود.

س: اراده در...

ج: نه، در مورد... مثل بصر و سمیع و بصیر که می‌گوییم، بله در مورد ما با او این تفاوت‌ها را دارد ولی اراده اراده است، آن جا البته همه صفات خدا چون آن جا علت ذات اوست، علمش عین حیاتش هست، حیاتش عین قدرتش است، قدرتش....

خب پس بنابراین حرف سر این است که اگر شما می‌گویید اراده یعنی این، می‌گویید حکم یعنی پس بنابراین باید محقق بشود و چون خدای متعال فرض این است که اراده کرده است و او اذا اراد شیئاً يقول له کن فیکون. اذا اراد وجود شیئاً بوجود.

س: اجبار می‌شود که...

ج: نه، ولی به اختیار.

س: ... امکان عدم تحققش هم باید باشد.

س: ما مجبوریم که مختار باشیم.

ج: در مختار بودن که مجبوریم، حالا اراده هم کرده که زید این کار را مع الاختیار انجام بدهد، اگر او اراده حتمیه... اراده کرده، حتمیه هم که می‌گوییم از باب توضیح ما فیه تقيید نیست، احترازیه نیست بلکه صفتی است که در خود اراده وجود دارد. اگر او اراده کرده است زید این کار را مع الاختیار انجام بدهد او مع الاختیار انجام خواهد داد،

س: ...

ج: چرا اختیار کرده ولی او چون اراده کرده حتماً اختیار می‌کند و این‌ها با هم تنافی ندارد یعنی جبر لازم نمی‌آید. این‌ها حالا بحث‌هایی است که در محل خودش تبیین شده. بنابراین اگر این جوری شد باید بگوییم که معصیت محقق نمی‌شود و حال این که قطعاً این چنین نیست. واضح است که این چنین نیست.

س: این جا فرمودید با اختیار انجام می‌دهد...

ج: بله، چون اختیار کرده حضرتعالی نماز بخوانید مع الاختیار، پس حتماً می‌خوانید. اراده کرده است که شما غیبت نکنید، حتماً نمی‌کنید. چون اراده کرده است این را به اختیار انجام بدهید یا ندهید.

س: اراده تشریعی....

ج: اراده تشریعی، عرض کردم مقدمه حرف را، چون ایشان فرمود الارادة المتعلقة، فرمود با این که گفتیم متعلق خارج شد پس معلوم می‌شود آن که ایشان این جا فرموده همان....

س: ... شامل اراده تشریعیه...

ج: نمی‌شود، اراده تشریعیه اصلاً آن اراده نیست، اراده تشریعیه که می‌گوییم یعنی این که می‌گوید افعَل، لاتفعَل، نه این که اراده دارد. ایشان اراده را اعم می‌گیرد یعنی ایشان اراده‌ای که این جا..

س: ...

ج: نه، اعم.... می‌گوید این حقیقت و مجاز که اعم نمی‌گیرد، بین اعتباری و غیراعتباری که اعم نمی‌گیرد، از اول نگو این حرف را که آن را شامل می‌شود. پس همان اراده را دارد می‌گوید، که همان اراه به فعل نفس است، همین اراده به فعل غیر است.

و اما ملاحظه سوم که در کلام ایشان وجود دارد این است که اگر این مطلبی که شما می‌گویید حکم عبارت است از اراده باشد، این در غیر حق تعالی قابل تحقق نیست. حکم از غیر حق تعالی قابل تحقق نیست. حق تعالی می‌تواند اراده کند که زید این کار را انجام بدهد مع الاختیار، او می‌تواند. این قدرت در مورد حق تعالی وجود دارد که اراده کند این مخلوق مع الاختیار فلان کار را انجام بدهد اما دیگران چه جور چنین کاری می‌توانند بکنند. ما می‌توانیم حتی اراده کنیم که بچه‌ام فلان کار را مع الاختیار انجام بدهد؟

س: ...

ج: نه، آن که اراده نیست، آن این است که بله توصیه می‌کنیم، تشویق می‌کنیم، اما اراده تحقق فعل از او از راه بعث ما این قابل تحقق نیست، اراده این که... اراده، همان که جز اخیر فعل است. اراده کردم که این فعل از طریق بعث و این که او این کار را انجام بدهد بعثاً و به داعی بعث و انگیزه اطاعت از ما، ما چنین کاری نمی‌توانیم بکنیم، هیچ کسی نمی‌تواند، غیر از حق تعالی چنین قدرتی ندارد مگر کسانی که خدای متعال قدرت تکوینی به آن‌ها اعطاء کرده مثل پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام که آن‌ها ولایت تکوینی دارند ممکن است اراده بکنند که چنین چیزی محقق بشود ولی در غیر آن‌ها نمی‌شود، در موالی عرفیه در انسان‌های عادی چنین چیزی قابل تحقق نیست و حال این که بالضروره می‌دانیم حکم یک چیزی است که همان طور که از شارع سر می‌زند از دیگران هم قابل سر زدن هست.

ملاحظه چهارم...

س: اشکال برگشت به اشکال قبلی....

ج: نمی‌کند. آن اشکال قبلی این بود که باید معصیتی محقق نشود چون خدای متعال چه کار کرده؟ اراده فرموده است تحقق این افعال را از عباد و یا عدم تحقق را در محرمات، عدم تحقق را از عبادات، پس باید معصیتی در عالم نباشد، آن ملاحظه قبل این بود، ملاحظه بعد این است که فرض کن همین طور باشد اما لازمه‌اش این است که غیر خدای متعال و غیر کسانی که چنین قدرتی دارند به اعطاء الله تبارک و تعالی، دیگران نتوانند حکم داشته باشند و حال این که بالضروره دیگران هم حکم دارند، آباء نسبت به ابناءشان حکم دارند، اولیاء نسبت به مؤلی علیه‌شان حکم دارند، حکومت‌ها نسبت به مردم و رعیت‌شان حکم دارند، پارلمان‌ها حکم دارند. پس چه چیزی این‌ها.

س: فرمودید چرا نمی‌توانند بقیه داشته باشند...

ج: لا حول و لا قوة الا بالله.

س: ... ایجاد بشود آن مراد لذا بقیه نمی‌توانند.

ج: لذا بقیه نمی‌توانند؟

س: چون که اراده جزء اخیر علت تامه است.

ج: پس این یک تالی فاسد دیگری است غیر از قبلی، تالی فاسد قبل این است که باید معصیت در عالم محقق نشود، این تالی فاسد این است که غیر از خدای متعال آمر و

ناهی و حاکم و فرمانده نمی‌توانیم داشته باشیم.

و اما ملاحظه بعد...

س: ... عدم تفکیک بین اراده تشریعیه...

ج: بابا چند بار الان این را توضیح دادم. عرض کردم ایشان مفهوم از کلامش این است که اراده تشریعی که ما می‌گوییم نیست، اراده تشریعی این است فقط بعث و زجر، بعث و زجر اعتباری، ایشان این را نمی‌گویند. ایشان می‌فرماید «هو الارادة المتعلق بفعل الغير» بعد می‌گویند «الارادة جنس» به فعل الغير که گفتیم تا اراده نسبت به فعل نفس خارج بشود، اراده به فعل نفس اراده تشریعیه است.

س: مؤید شما هستم...

ج: هان، این یک حرفی است ما بگویید بله... یعنی اشکال وارد است، یعنی اراده تشریعی را باید... رفته توی اراده تکوینی معنا کرده. اشکال‌ها همین است که شما مطالبی که دارید می‌گویید برای اراده تشریعی نیست برای اراده تکوینی و آن اراده‌ای است که این لوازم را دارد. اشکال همین است دیگه.

س: ...

ج: نه، طریق مسأله را حل نمی‌کند. چون اراه کرده است که با این بعث من او اختیار کند این عمل را، ولی اراده تکوینی کرده.

س: نه از راه اعلام گفته.

ج: اعلام می‌دانم، اعلام یعنی چی؟ اعلام یعنی همین، یک وقت هست که بلااعلام است، همین جور اراده می‌کند که این این جوری بشود بلااعلام، چون اختیار دیگه توی آن نیست، اما از راه اعلام به خاطر این که اختیار کند پس بنابراین آن کاری می‌کند که او اختیار کند.

س: زمینه‌سازی می‌کند.

ج: نه، فقط زمینه‌سازی نیست، اراده کرده که او اختیار کند پس اختیار می‌کند، چون اراده کرده است که اختیار کند.

س: ...

ج: این‌ها حل مسأله نمی‌کند. چون او اراده کرده است که با این بعث من منبعت بشود.

س: ...

ج: حالا تشریعاً اعتبار می‌کنند همین که زید این کار را انجام بدهد.

س: ...

ج: دستور چی؟ دستور یعنی همین. یعنی اعتباری، دستور معنایش همین است، دستور و حکم معنایش همین است یعنی بعث می‌کند، هُل می‌دهد به طرف او. خواستن تکوینی

نیست، خواستن تشریعی و قانونی است.

ملاحظه بعدی که بر فرمایش ایشان هست این است که اگر فرمایش ایشان درست باشد و علم مقوم حکم باشد و مقوم تکلیف باشد یمتنع الامر بتحصيل العلم بالاحکام. چون مآلش می‌شود امر به تحصیل حاصل. می‌گوید تعلّم الاحکام، من تا علم پیدا نکرده باشم که حکم درست نمی‌شود چون شما می‌فرمایید حکم و تکلیف متقوم به علم است، تا من علم پیدا نکرده باشم که حکم درست نشده، بعد از این که علم پیدا کردم حالا به من بگوید تحصیل العلم، تعلّم، این امر به تحصیل حاصل است.

س: متعلق علم‌ها فرق می‌کند. علم اول به آن اصل طاعت است، علم دوم به آن احکام...

ج: به حکم گفتم. این را دارم می‌گویم. می‌گوید تعلّم احکامی، تعلّم تکالیفی. می‌گوید احکام من را یاد بگیر، تکالیف من را یاد بگیر. شما اگر احکام را معنا می‌کنید و تکالیف را معنا می‌کنید به این که عبارت است از اراده معلومه للعبد و واصله الی العبد که آن را بداند تا نداند حکم نیست، تکلیف نیست. اگر این جوری است پس دیگه امر به این که یاد بگیر احکام من را، می‌شود امر به تحصیل حاصل. آیا در وجدان هیچ....

س: امر اولی شایع آن ...

ج: وقتی که در مفهوم یعنی در ماهیت... این جا مفهوم هم نیست. ماهیت است، حقیقت است. وقتی در حقیقتش مأخوذ شد قهراً در مصداق مأخوذ است. وقتی در حقیقت انسان، حیوانیت و ناطقیت مأخوذ شد می‌شود انسان در خارج به حمل شایع محقق بشود بدون جنس؟ بدون فصل؟ این جا هم ایشان می‌فرماید علم فصل است، بدون آن حکم محقق نمی‌شود، بدون آن محقق نمی‌شود تکلیف. اگر این جوری است پس چطور می‌توانید امر بکنید و این به حمل اولی و شایع این جا قابل تصحیح نیست.

س: ...

ج: الان ان شاء الله در ملاحظه بعد عرض می‌کنیم.

و خود ایشان قدس سره در بحث ادله وجوب فحوص به ادله تعلّم احکام و وجوب تعلّم احکام تمسک فرمودند که حالا در اشکال بعد خواهیم گفت. حالا اشکال این جا این است که اگر شما می‌آیید می‌فرمایید که حکم لایتحقق الا بالعلم. پس بنابراین دیگه امر به تعلّم غلط است به خاطر این که اگر علمی ندارد حکمی نیست که برود تعلّم بکند. اگر می‌داند و بعد از دانستن با فرض این که حکم حکم شده، تکلیف تکلیف شده می‌گوید تعلّم، این می‌شود چی؟ می‌شود امر به تحصیل حاصل، چیزی که حاصل است برای او امر می‌کند که دوباره حاصلش کن و این معقول نیست.

س: ...

ج: این فرمایش آقای ایروانی نیست، فرمایش حضرتعالی است، فرمایش قوم است که بله آن‌ها می‌گویند یک چیز دیگه است، علم که پیدا کردی منجز می‌شود، این حرف قوم است، ایشان در مقابل قوم می‌گوید چی؟ می‌گوید تا علم نداشته باشی تکلیف وجود ندارد، حکم وجود ندارد. و الا آن که حرف قوم است که می‌گویند بله چه علم داشته

باشی، چه علم نداشته باشی تکلیف وجود دارد، حکم وجود داری منتها وقتی علم به آن پیدا کردی منجز می‌شود، استحقاق عقوبت می‌آید و امثال ذلک. این که حرف آن‌ها است نه حرف ایشان.

س: ...

ج: بله، ولی تعلّم احکام داریم می‌گوییم. نه این که برود...

س: ...

ج: آهان تسامح در ادله است، علّم الاحکام یعنی علّم آن چیزهایی که با آن‌ها بعداً حکم درست می‌شود. نه خود حکم را، آن بحث من را برو یاد بگیر، این که آن حکم نیست، همین جوری من تسامحاً اسمش را گذاشتم حکم آیا در وجدان شما این است که نمی‌توانیم امر به تعلم احکام بکنیم، این‌ها همه مجاز است؟

س: ...

ج: حالا الان خواهیم گفت که خود ایشان می‌گویند داریم تعلّم الاحکام، برو حکم را یاد بگیر، دستور من را یاد بگیر.

س: ...

ج: آن جا علم یعنی معلوم‌ها، یعنی آن علم آن جا علّم است برای خود آن فرمول‌ها، برای خود آن قواعد. آن جا آن است، این جا که داریم می‌گوییم یعنی علم من، به این که اراده کرده است.

ملاحظه بعدی که می‌شود ملاحظه پنجم:

خود ایشان این جا یک اشکالی را مطرح کردند و جواب دادند از آن. ما می‌خواهیم بگوییم همین اشکالی که مطرح کردند وارد است و جواب ایشان کافی نیست. ایشان این اشکال را مطرح کردند که این حرفی که شما می‌زنید با وجوب فحص یا با فحص نمی‌سازد. هم با وجوب فحص نمی‌سازد، هم با این مطلب که همه می‌دانند می‌گوید دنبال حکم خدا هستم، دارم فحص می‌کنم بینم حکمی دارد یا ندارد، حالا می‌خواهد وجود داشته باشد می‌خواهد نداشته باشد. این واقعیت که انسان به ارتکازش، به وجدانش درک می‌کند که می‌تواند فحص از احکام بکند. چون شما می‌گویید تا علم نیاید حکم نیامده قبل الفحص که من علم ندارم پس حکم نیست. حالا که حکم نیست از چه چیزی فحص می‌کنم؟ یا خدا یا قانون به من می‌گوید از چه چیزی فحص بکن؟ این اشکالی بود که خود ایشان مطرح فرمود.

ایشان از این اشکال تخلص فرمود، به چی؟ به این که فرمود چون ادله وجوب فحص ما داریم و این ادله به ما رسیده، ادله وجوب فحص همان کاری را می‌کند که خود صلّ و لاتغصب و لاتعتب می‌کند. چطور اگر شما علم به صلّ پیدا کردید می‌گفتیم حکم درست می‌شود، چون فحص هم در راستای آن‌ها هست از این جهت وقتی که به من ادله فحص رسید پس در حقیقت آن حکم حکم شده، آن اراده حکم شده. حالا من دنبالش می‌گردم که آن چه چیزی هست، یک حکمی فهمیدم درست شد، حالا فحص می‌کنم بینم آن وجوب است، استحباب است، حرمت است، چیست. ولی به نفس ادله وجوب فحص آن درست

شد، ادله وجوب فحص مثل ادله احتط می‌ماند، احفظ می‌ماند. تفحص هم یعنی بدان من یک چیزی دارم برو پیدا کن، این دارد به دلالت التزام می‌گوید. حالا چه ما بگوییم ادله وجوب فحص وجوب نفسی دارد، یا بگوییم وجوب طریقی دارد برای این هست، هر کدام را بگوییم این کار را درست می‌کند. این فرمایشی است که ایشان فرمودند.

عرض می‌کنیم این فرمایش حل مشکله را نمی‌کند. من عبارت ایشان را خود بحث شرایط اجراء الاصول العلمیه می‌خوانم در آن جا.

«اعلم أنَّ الأصول الثلاثة العقلية لا شرط لها وراء تحقق مجاريها، و مجرى أصالة البراءة و التخيير العقلية...»

ما سه تا اصل عقلی داریم: اصالة الاشتغال و اصالة الاحتياط، براءة عقلی، تخيير عقلی. می‌فرماید این سه تا هیچ شرطی ندارد جز این که مجرای آن محقق بشود، موضوع آن محقق بشود.

«و مجرى أصالة البراءة و التخيير العقلية...»

این دو تا را جدا می‌کند از اصالة الاشتغال. اصالة الاشتغال موضوعش چیست؟ علم اجمالی به تکلیف است. علم به تکلیف است، می‌دانم تکلیفی هست. اما در اصالة التخيير یا در براءة موضوعش چیست؟ هو الجهل بالتكليف. شما که می‌گفتید قبلاً آن جا می‌فرمودید جهل به تکلیف برای ما تصور ندارد، امر مکلف دائر بین چیست؟ دو علم است؛ علم به وجود تکلیف، علم به عدم تکلیف. الجهل بالتكليف. حالا این جا را می‌توانیم بگوییم که علی مسلک القوم دارد صحبت می‌کند. این جوری توجیه کنیم؛ علی مسلک القوم دارد صحبت می‌کند.

«هو الجهل بالتكليف» من تکلیف را ندانم «مع عدم إيداع المولى له (آن تکلیف را) فی الطرق المعتادة بين الموالى و العبيد» که مثلاً در زمان ما طرق معتاده بین چه چیزی چیست؟ روزنامه رسمی کشور است. می‌گوید هرچی توی شورای مجلس تصویب شد رفت شورای نگهبان، خلاف شرع یا خلاف قانون اساسی دانسته نشد هنوز حکم نشده، هنوز وجوب اتباع ندارد باید توی روزنامه رسمی کشور که یک روزنامه خاصی است، در آن منتشر بشود، پانزده از آن بگذرد تا تازه می‌شود چی؟ وجوب اتباع پیدا می‌کند. هر جا یک رسمی است یا بین موالی یک رسمی است که این جوری اعلام می‌کند. این فقط نه این در گوش هر کسی باید بیاید بگوید، باید به همان شکل در آن طرق معتاده بیان کرده باشد «أو فى طرق هو اعتادها» یا در طریقی که این اعتاد که من از این راه می‌گویم، ولو دیگران از این راه نگویند. من از این راه می‌گویم؛ فقط توی تابلو مثلاً می‌زنم. یا بگوید فقط بخشنامه می‌کنم، تا وقتی بخشنامه نشود کسی بیاید به شما خبر بدهد این‌ها فایده ندارد. باید بخشنامه باشد مثلاً.

«فإذا كان معتاد الشارع إيداع التكليف فى الكتاب و السنة فبمجرد الجهل بها لا يمكن إجراء الأصل» چون موضوع محقق نشده. موضوع این بود که من ندانم، ایداع هم نکرده باشد، لعل کرده در کتاب و سنت. پس باید فحص بکنم.

«فمجرد الجهل بها لا يمكن إجراء الاصل إذ لعلها مودعة فى الكتاب و السنة، فإحراز المجرى يحتاج إلى الفحص عن الكتاب و السنة، و معرفة أنَّ التكليف ليس فيهما، فإذا تفحصنا و لم نجد التكليف فيهما علمنا تحقق مجرى الأصل من أول الأمر، لا أنَّ مجراه فعلاً

تحقق.»

می‌فهمیم از اول نبوده، در کتاب و سنت نبوده من هم که جاهل بودم پس جای... منتها من نمی‌توانستم اجرا کنم یعنی علم پیدا نمی‌کردم به این که این اصل الان جاری است.

خب «و أمّا مجرى أصالة الاحتياط العقلی فهو العلم الإجمالی بالتکلیف» که داریم. اگر علم اجمالی به تکلیف داری، با علم اجمالی شما تکلیف محقق است.

«و أمّا الأصول النقلیّة» برائت نقلی، احتیاط نقلی، تخییر نقلی و این‌ها. «فإطلاق أدلّتها و إن كان شاملاً لما قبل الفحص». رفع ما لا يعلمون؛ هرچی نمی‌دانی برداشته شده حالا می‌خواهد فحص کرده باشی می‌خواهد نکرده باشی. «فإطلاق أدلّتها و إن كان شاملاً لما قبل الفحص إلاّ أنّ العمل بالعموم قبل الفحص عن المعارض غیر جائز» الا این که... آن اطلاعات درست است، ولی ما به هیچ اطلاق دلیلی نمی‌توانیم تمسک کنیم الان این که معارض. این معارضی که ایشان این جا می‌گویند معنای عام مقصودشان است. یعنی آن چیزی که بالاخره یا با این می‌جنگد، یا تقییدش می‌کند، یا تخصیص می‌زند، یا تفسیرش می‌کند به نحوی بر آن حکومت دارد و این‌ها. قبل از این که خلاصه این چیزها را بگویند، نمی‌توانیم عمل کنیم.

«فیندرج الفحص عن أدلّة الأحکام فی الفحص عن الدلیل الحاکم» الان به رُفع ما لا يعلمون، فقیه نمی‌تواند تمسک کند بگوید من که الان نمی‌دانم رفع ما لا يعلمون، این درست است که اطلاق دارد ولی باید فحص کند ببیند این حاکمی دارد این رفع ما لا يعلمون یا ندارد. آن ادله احکام می‌شوند حاکم بر این. این دلیل اول ایشان بر این که فحص لازم است. فحص چرا لازم شد؟ برای این که بلافحص تمسک به دلیل اصول نمی‌شود کرد، به اطلاعات ادله اصول ما باید فحص از قرینه برخلاف من الحاکم و المعارض و چه چیزی و چه چیزی بکنیم تا بعد عمل کنیم به دلیل. بنابراین بلافحص نمی‌توانیم مرجع قرار بدهیم و این جا باید فحص کنیم. این دلیل اول.

«مضافاً إلى أنّ ما دلّ علی وجوب تحصیل العلم بالأحکام و لو وجوباً نفسیاً - کما ذهب إلیه بعض، و هو ظاهر تلك الأخبار» که قائل است خود ایشان به این که ظاهر اخبار وجوب علم، تعلم چیست؟ طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و غیر ذلک، طلب العلم به چی؟ بالأحکام دیگه، بالتکالیف و هم چنین بالعقاید.

خب «و هو ظاهر تلك الاخبار - حجة قاطعة للأصول» این‌ها جلوی جریان اصول را می‌گیرد، می‌گویند برو یاد بگیر، همین جور اصل نمی‌توانی جاری کنی. «و حاکمة حکومتة إجمالیة علی أدلّتها فی موارد بین حکمها فی خلال الکتاب و السنّة بحیث لو تفحصنا لظفرنا به؛ فإنّ هذا حجة علی ذلك البیان الحاکم علی أدلّة الأصول» یک چیز طولی درست می‌کند می‌گویند این ادله‌ای که می‌گوییم يجب التعلّم، اطلب العلم، این راهنمایی می‌کند به آن ادله‌ای که در کتاب و سنت وارد شده فلان چیز واجب است، فلان چیز حرام است، که آن‌ها حاکم هستند بر ادله اصول که می‌گویند «رفع ما لا يعلمون» چه...

پس به خاطر این ادله وجوب طلب علم به احکام، به تکالیف ما چه کار می‌کنیم؟ می‌گوییم باید فحص بکنید. حالا اشکال این است که آیا با این فرمایش ایشان که غیر از این هم دلیل ندارد، توی بحث وجوب فحص دلیل ایشان همین است، در عقلی آن، در نقلی هم این. هیچ دلیل دیگری وجود ندارد. آیا با این ادله‌ای که شما می‌فرمایید و

می‌خواهید آن اشکال را برطرف کنید برطرف می‌شود؟ یکی از ادله‌های شما این است که می‌گویید يجب طلب العلم بالاحکام، بالحکم. روی مبنای شما قبل از این که من فحص بکنم و این‌ها، حکمی وجود ندارد که من بروم تعلم بکنم و این دارد می‌گوید تعلم بکنید.

خب حالا وقت گذشته و للكلام تتمه بعضی از ملاحظات دیگر هم حول کلام ایشان هست که حالا فردا ان شاءالله عرض می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.